

المرحلة الرابعة فى الماهية و لواحقها

وفيه فصول

فصل ﴿١﴾ فى الماهية

إن الأمور التى تلينا لكل منها ماهية و إنية و الماهية ما به يجاب عن السؤال بما هو كما أن الكمية ما به يجاب عن السؤال بكم هو فلا يكون إلا مفهوما كليا و لا يصدق على ما لا يمكن معرفته إلا بالمشاهدة

معظم جلد دوم در بحث ماهيت است. در جلد اول بحث در مباحث وجود بود. حقيقت وجود، اوصاف وجود از وجوب و امكان و امتناع و همينطور بحث راجع به اصالت وجود و وحدت وجود و تشكيك، تشخص، اينها مسائلى بود كه بسيار مهم بود و در جلد اول مرحوم آخوند اين مطالب را به نحو مبسوط بيان مى كردند به طوري كه مى شود گفت جلد اول اسفار شالوده و چكيدة كل مباحث فلسفى است و مباحث ديگر فلسفى همه برگشت به مباحث جلد اول داده مى شود. يعنى در مباحث نفس كه بحث از تجرد نفس است يا عدم تجرد آن و خصوصيات برگشتش به مسئله وجود و مراتب وجود در تجرد است يا اينكه در مباحث قوه و فعل كه بحث از كيفيت تأثير علت در معلول دارد، اين برگشتش به مباحث وجود است. مباحث علت و معلول كه بسيار مبحث مهمى است، تمام اينها به حقيقت وجود و به مراتب وجود بر مى گردد. لذا يكي از علل تطويل جلد اول پرداختن به اين مباحث بود كه به نظر مى رسيد كه هر چه صحبت درباره آن بشود شايد كم شده باشد. در مباحث جلد اول همانطوري كه نظر رفا هست ما بالمناسبه راجع به ماهيت هم صحبت كرديم، در جلد دوم مرحوم آخوند اكثر مباحثش را اختصاص به ماهيت و لوازم آن داده است و به طور مبسوط و فنى راجع به اين موضوع مى پردازند. طبيعى است كه همراه با مسئله ماهيت مسئله وجود هم مطرح خواهد شد. زيرا اين دو از يكديگر قابل انفكاك نيستند و به نظر مى رسد كه تحقيق و تطويل بيشتري در جلد دوم نيز جاي خودش را دارد. يعنى بسيارى از مطالبى كه مورد اختلاف حكما و مفرق بين آراء حكما و عرفا است از مسائل و مطالب مربوط به ماهيت سرچشمه مى گيرد و كيفيت تصور ماهيت كما هي باعث مى شود كه انسان نتواند جايگاه ماهيت را در قضاياي خارجيه و اعيان خارجيه هر کدام را در مرتبه خودش تعيين كند. مرحوم آخوند در ابتداء مى فرمايند: ماهيت عبارت است از آن چيزى كه در جواب ما هو گفته مى شود. وقتى كه انسان سؤال بكنند از يك شئ از يك عين خارجى كه آن چيست؟ در وهلة اول

وجودش مفروغ عنه است. یعنی نسبت به هستی و نسبت به وجودش بحث ندارد یا اینکه صرف نظر از وجود این صحبت و این سؤال مطرح است، به وجود کاری ندارد که آیا این شیئی خارجی موجود است یا نه؟ بنابراین، این مطلب را که الان به این کیفیت خدمتتان دارم عرض می‌کنم به خاطر یک اشکالی است که آن اشکال را نسبت به مرحوم آخوند و مرحوم علامه طباطبائی در اینجا می‌خواهیم مطرح بکنیم که وقتی شخصی از حقیقت یک شیئی سؤال می‌کند، نسبت به وجود او اصلاً نظری ندارد که آیا این موجود هست یا نه؟ بله در بسیاری از موارد انسان وقتی شیئی را مشاهده می‌کند و اطلاعی از حقیقتش ندارد، مورد سؤال قرار میدهد. فرض کنید که الان این شیئی که در دست من است، این جعبه، من نمی‌دانم جنسش چیست؟ آهن است؟ پلاستیک است؟ کائوچو است؟ نمی‌دانم! فقط شکلی از او می‌بینم بعد می‌گویم این چیست؟ حقیقتش چیست؟ شما فرضاً می‌گویید: پلاستیک است، کائوچو است. در مواردی که انسان فرض کنید دارویی را که می‌بیند و نمی‌داند که قابل استفاده است یا نه؟ از حقیقتش سؤال می‌کند آقا این قرص چیست؟ می‌گویند برای سردرد خوب است، استامینوفن است و امثال ذلک یا اینکه وسیله‌ای را انسان می‌بیند و نمیداند که از این وسیله چه استفاده‌ای می‌شود کرد راجع به آن سؤال می‌کند! می‌گویند یک وسیله‌ای است که برای فلان کار در منزل مفید است و باعث تنظیف منزل می‌باشد یا این که برای باغچه و غیر آن این وسیله بدرد می‌خورد این مسئله اغلب به این کیفیت است. ولی در خیلی از اوقات انسان حتی اطلاعی بر آن عین خارجی ندارد و سؤالات همیشه به وجود شیئی بر نمی‌گردد؛ یعنی وجود مسئول عنه و معرف شرط برای سؤال سائل از ماهیت نیست، بلکه صرف تصور این ماهیت و این شیئی ولو به نحو ابهام، موجب سؤال است. حال این تصور گاهی اوقات منطبق بر یک وجود خارجی است گاهی منطبق نیست. در سؤال از ماهیت هیچ وقت سائل آن شیئی را مفروغ الوجود نمی‌داند، به او کاری ندارد که آیا هست یا نیست، فرض بکنید دارویی که برای یک بیماری قرار است درست بکنند، هنوز درست نکردند. فقط خبرش می‌آید که سال بعد یک کمپانی همچنین قرصی را می‌خواهد درست کند. شما قبل از اینکه بخواهید سؤال بکنید که درست شده است یا نشده؟ یا کی قرار است درست بشود؟ از اول می‌گوید که این دارو به چه دردی می‌خورد؟ این دارو چه خاصیتی دارد؟ هنوز یک سال دیگر این کمپانی می‌خواهد درست کند هنوز وجودش در خارج محقق نیست پس سائل در سؤال از ماهیت وجود را شرط برای سؤال نمی‌داند بلکه یا وجود خودش فی حد نفسه متحقق است یا این که وجود متحقق نیست بلکه نظر سائل همیشه در سؤال از ماهیت شیئی که حقیقتش چیست، عبارت است از رسیدن به خصوصیات ذاتیه و خواص و آثاری که بر او مترتب

است، این مورد نظر سائل است. با توجه به این مسئله؛ وقتی که سائل سؤال می کند که از حقیقت یک شیء که ما هو؟ در اینجا به همان حدود خارجی او می خواهد اشاره بکند که این حدود و آثار خارجی چیست؟ یعنی این شیء اگر در خارج محقق شود بنا بر یک قضیه شرطیه چه خصوصیتی دارد؟ چه آثاری دارد؟ این مورد نظر سائل است، این مورد نظر سؤال کننده از ماهیت شیء است. راجع به این سؤال طبعاً از ذاتیات خود شیء می باشد. یعنی خود همین شیء که الان مشاهد و مورد نظر و توجه ماست ذاتیاتش چیست؟ و مشخصاتش چیست؟ و خصوصیتی که او را امتیاز می دهد از سایر اشیاء چیست؟ این طبعاً همان ماهیت است که البته ماهیت در واقع همان ماهیت بوده است، یعنی آن چیزی که ﴿ما به الشیء شیء﴾ و همان حقیقتی که به واسطه آن معنایی که مورد نظر است آن شیء در خارج ظهور پیدا می دهد و از مرحله اجمال و ابهام در می آورد. آن مطلبی که در اینجا است و باید به آن توجه شود اینست که مرحوم آخوند یک تفسیر دیگری را هم برای ماهیت ذکر کردند که این تفسیر دوم باعث شده است مطلبی در اینجا مطرح بشود. آن تفسیر این است که می فرمایند: گاهی از اوقات ماهیت در جواب ما هو گفته می شود، و گاهی اوقات ماهیت پاسخی است که در جواب ما به الشیء هو و این دو با همدیگر تفاوت می کند فرق بین جواب ما هو و جواب ما به الشیء هو در اینست که در مرحله اول صحبت در خود آن حقیقتی است که آن حقیقت و عایش فقط ذهن است و جایگاهش گرچه در خارج با وجود متحد است ولیکن در حلول در ذهن آنجائیکه از آن شیء خارجی قابل حلول در ذهن نیست یک حقیقتی از آن شیء خارجی که صورت شیء هست و ذاتیات آن شیء را بوجود می آورد، در ذهن نمودار می شود و نقش می بندد و وارد می شود. اسم آن را می گذاریم ماهیت. پس بنابر این در این سؤال وجود خارجی مد نظر نیست. بلکه این سؤال از حدود و ذاتیات آن وجود خارجی است و این حقیقتی که وجود خارجی به آن حقیقت ظهور پیدا کرده و خودش را نشان و ارائه داده و به ما می نمایاند که من این هستم و شما بواسطه اطلاع بر این حقیقت او را از سایر اعیان دیگر امتیاز می دهید. اگر فرض بکنید که در اینجا دو تا حیوان باشند و شما نمی دانید که کدامیک از اینها گوسفند و کدامیک از آنها حیوان دیگر است، گر چه می دانید دو حیوان در اینجا هست ولی نمی توانید بین این دو امتیاز بدهید. در صورتی امتیاز بین این دو هست که اطلاع پیدا کند که یکی از این دو غنم است و دیگری بقر. به بقریت اطلاع پیدا کنید و به غنمیت هم اطلاع پیدا کنید، آنوقت در این صورت این مسئله قابل امتیاز است. حالا اگر شما یک پوششی بر اینها پوشانید، یک پوششی بر روی آن حیوان و یک پوششی روی این حیوان که دیدگان شما را از اطلاع بر آنچه که آنها آن هستند، حاجب و مانع بشود،

ماهیت از شما مخفی شده است. بله، از نقطه نظر ابهام در حیوانیت ابهامی برای شما نیست. می دانید که اینها با چوب و درخت فرق می کنند از این نظر ماهیت هم دارای مراتبی است در ابهام و در وضوح از جهت اینکه می دانید اینها حرکت می کنند می توانید بین اینها بین این وجود و بین درخت و گل و گیاه و آب و سنگ و غیره تفاوت بگذارید. ولی از نقطه نظر خصوصیت خود اینها برای شما روشن نیست تا وقتی که پرده و پوشش از روی آنها برداشته بشود. وقتی که برداشته شد شما می فهمید که این گوسفند است آن هم گاو است که در کنارش است. پس این اطلاع و علمی که از این مشاهده برای شما حاصل شده است، این اطلاع باعث می شود که واقعاً آن شیء بما هُوَ هُوَ برای شما روشن بشود. یعنی آن حقیقتی که دیگر ماوراء او حقیقتی نیست. ﴿لَيْسَ وراءَ عبادانِ بِلَدَةٍ﴾. یعنی ماهیتی که همین گوسفند دارد که دارای این وزن و این خصوصیات است آن هم بقری که در کنارش است آن هم دارای این خصوصیات است و خودتان دارید این را مشاهده می کنید. این مسئله به خود ماهیت و به حقیقت بر می گردد. گاهی از اوقات در تفسیر ماهیت گفتند ما به الشیء هُوَ هُوَ آن ماهیت عبارت است از آن چیزی که شیء، شیئیتش را بواسطه او بدست می آورد. یعنی عبارت است از همان وجود متشخص. آن وجود متشخص که الان من دارم یکی یکی رفقا را می بینم. الان از فرض بکنید از آن اول نفر شروع می شود یکی یکی تا می آید به آخرین نفر. این وجود بدون اینکه من نظری به ماهیتش بکنم که این ماهیتش چیست؟، مثلاً این شخص ماهیتش فرق می کند با ماهیتی که در کنارش است یا نه؟، هر دو یک ماهیت را دارند. می شود آقا دو تا آدم دو تا ماهیت داشته باشند؟ ظاهراً می شود بله، خدا به دادمان برسد با کارها و اعمالمان. اینها که چشم برزخیشان باز شده و حقیقت انسان را به اشکال مختلفه می بینند آنها می دانند که ممکن است ماهیات افراد هم با همدیگر تفاوت داشته باشد و فرق بکند و به ظاهر اینها دارای آثار مشترک باشند و این تشخیصی که الان وجود دارد همین تشخیص مورد نظر ماهیت است، دیگر کاری به آن آثار دیگر ما نداریم. یعنی همینی که الان من دارم می بینم با این دو چشمم این حقیقتی و صورتی که دارد می آید، یعنی ما به ازاء، آن ما به ازاء و حقیقتی که دارد می آید آن مورد نظر من است و طبعاً آن عبارت از چیست؟ آن عبارت از وجود است، یعنی الان من اطلاع بر یک وجود پیدا کردم و بعد از اطلاع بر این وجود دیگر سراغ حقیقتش نمی روم. فرض بکنید می گویند این چیست؟ می گوئیم این حیوانی است که دارد راه می رود. دیگر نمی آیم سؤال کنم که این حیوان جزء کدام دسته از حیوانات است یا این انسان جزء کدام دسته از انسانها است، کدام صنف از اصناف است. روی این جهت جوابی که داده می شود به تشخیص در وجود برمیگردد و به خود ماهیت برنمیگردد یعنی وقتی

که من سؤال می‌کنم که این شیء چیست؟ از وجود خارجی او دارم سؤال می‌کنم نه از ماهیت و خصوصیات او یعنی در واقع آن شیء مُعرّف ما که از او سؤال می‌شود اولاً باید یک تعین خارجی و یک عین خارجی داشته باشد والا از چیزی که موجود نیست دیگر انسان سؤال بکنند نمی‌تواند. بنابر این فرض دوم، پاسخی که داده می‌شود به وجود متشخص و متعین بر می‌گردد نه به خصوصیت ذاتیه آن شیء جدای از آن وجود، این مسئله ای که مرحوم آخوند می‌فرماید: آن تفسیری که ما داریم می‌شود اعم مطلق از آن ماهیت قبلی است یعنی هم بر وجود صادق است که عبارت است از وجود متشخصه و هم بر خود اشیائی که آنها داری وجود نیستند یا اینکه وجودشان وجود مفروغ عنه است یا اصلاً توجهی به آن وجود ندارند، فرض کنید از شیئی که قرار است به وجود بیاید، آن چیست؟ می‌گوییم: آن دارای این خصوصیات است. یا اینکه می‌گوییم این چیزی که الان در جلوی من است و دارم مشاهده می‌کنم این چیست؟ این در واقع به همین وجود متشخص خارجی بر می‌گردد و مرحوم علامه در اینجا یک حاشیه خوبی دارند که حاشیه مبین و موضحی است این را رفقا طبعاً مطالعه می‌کنند ایشان در این حاشیه مطلبی را که فرمودند بیان توضیح کلام مرحوم صدر المتألهین است: که در مورد ماهیت، هنگام سؤال دو نظر ممکن است مطرح باشد نظره اول این است که آن ذاتیات شیء اگر وجود خارجی پیدا کند باید با این ذاتیات وجود خارجی پیدا کند و جدای از این نمی‌شود، غنم یک ذاتیاتی دارد که اگر بخواهد وجود خارجی پیدا کند باید همراه با این ذاتیات باشد جدای از این ذاتیات دیگر غنم نخواهد بود، کلب خواهد بود، بقر خواهد بود، شتر خواهد بود، و انسان از این ذاتیات سؤال می‌کند این همان سؤال از ماهیت به ما هویت است که در جوابش ذاتیات شیء جدای از وجودش به نظر می‌آید چه اینکه آن وجود، وجود خارجی داشته باشد یا نداشته باشد. بعد ایشان می‌فرماید: گاهی از اوقات وقتی سؤال از ماهیت یک شیء می‌شود که عبارت است از آن هویت خارجی او که الان در خارج متحقق است آن هویت خارجی او که شما دارید او را مشاهده می‌کنید و او دارد در چشم شما می‌آید و از چشم شما به ذهن شما عبور می‌کند آن هویت خارجی را اسمش را می‌گذارند ماهیت که منطبق علیه آن عین خارجی است و آن چیزی است که مورد مشاهد شماست. پس بنابر تفسیر دوم وقتی که سؤال می‌کنند از شیء، شیء اعم می‌شود از شیء موجود و شیء معدوم و به طور کلی هر دو دسته را شامل می‌شود و تفسیر دوم نسبت به تفسیر اول عام می‌شود، تفسیر اول خاص می‌شود که عبارت است از همان خصوصیات و بس. این وجود را هم در اینجا در بر می‌گیرد.

با توجه به مطالبی که راجع به ماهیت خدمت رفقا عرض شد به نظر می‌رسد کلام مرحوم

علامه در اینجا محل تأمل است جهتش این است که همانطوری که به نظر می رسد در مورد ماهیت، سائل نظر به وجود ماهیت ندارد بلکه نظر سائل در مورد ماهیت به خصوصیات و متمایزات و ممیزات و مشخصات و مشخصات این عین خارجی است بر فرض قضیه شرطیه یعنی بر فرض وجود موضوع در قضیه شرطیه، به طور کلی وقتی که سائل سؤال می کند که این قرص چیست؟ به خصوصیات و به آثار این قرص کار دارد، باینکه این قرص موجود است؟ یا موجود نیست؟ کاری ندارد، فقط می خواهد تفاوت بین این دارو و سایر داروها را متوجه بشود و این تفاوت به ذاتیات شیء بر می گردد گر چه از باب اتفاق این شیء خارجی گاهی وجود گاهی پیدا کرده مثل اینکه در جلوی ما دارویی وجود دارد یا اینکه این شیء خارجی اصلاً وجود ندارد همانطوری که گفتم یکسال دیگر می خواهند بسازند یعنی فرض الوجود است در این مورد که لو فرض وجوده چه خاصیتی دارد؟ اگر این وجودش بعد بخواهد تحقق پیدا بکند الان موجود نیست اگر بعد بخواهد تحقق پیدا بکند این فرقی با سایر داروها چیست؟ که قیمتش گرانتر است؟ و چه خصوصیتی دارد؟ می گوئیم که این دارو یک خواصی دارد که بقیه داروها که مانند این هستند این خواص را ندارند! و قرار است که آپولش را سال دیگر بسازند یا قرصش را سال دیگر بسازند در سؤال هیچ وقت وجود مد نظر نیست لذا همیشه بزرگان گفته اند که انسان بعد از سؤال به ما هو به خصوصیت آن شیء پی برد بعد سؤال می کند که این هست یا نیست؟ این که سؤال می کند هست یا نیست؟، این سؤال را بعد از سؤال از ماهیت را می پرسد، شما وقتی که می خواهید بروید دارو را از داروخانه بخرید چطور می روید بخرید؟ آیا می روید یک شیشه را از داروخانه بر می دارید و بعد می گوید آقا پولش را بگیر یا خیر اول می روید به پزشک داروخانه می گوئید: من دارای فلان ناراحتی هستم این قسمت از بدنم، کبدم، روده ام، سینه ام، قلبم درد می کند. از خصوصیات شما سؤال می کند و شما برای او بیان می کنید وقتی که خصوصیات را گفتید سؤال می کنید آیا یک همچین دارویی که برای این بیماری هست وجود دارد یا ندارد؟ آن وقت او می گوید هست یا نیست. اول از هست دارو سؤال نمی کنید! اول سؤال می کنید اگر بخواهم دارویی برای این بیماری بخرم چه دارویی باید باشد؟ می گوید فرض کنید دارویی باید باشد که در آن پتاسیم باشد، ید باشد و یا مواد پائین آورنده فشار خون باشد، ماده ای که ضد انعقاد کلاسترول و چربی در پلاکتهای عروق باشد این دارو با این خصوصیت به درد شما می خورد یک خورده فکر می کنید می گوئید حالا آقا شما این دارو را دارید؟ از اول که نمی روید این دارو را بردارید اول ماهیت این دواء و خصوصیت این دواء باید برای شما مشخص بشود بعد آن وقت از وجود خارجی سؤال می کنید؟ این آن نکته مخفی است که انسان

وجود را همیشه در مرتبه متأخر از سؤال قرار می دهد نه در مرتبه متقدم. بنابراین با توجه به این مطلب دیگر فرقی نیست چه اینکه ما تفسیر ماهیت را جواب سؤال ما هو بیاوریم که صرف نظر از وجود و عدم وجود خارجی است یا اینکه تفسیر ماهیت را در سؤال ﴿ما به الشئ هو﴾ بیاوریم که آن شیء که در اینجا هست آن شیء چه خصوصیتی دارد چه آثاری دارد در واقع مرحوم آخوند و مرحوم علامه رضوان الله علیهما، شیء را به عنوان امر و عین وجود خارجی فرض کرده اند و پاسخ از ما به الشئ هو را پاسخ از سؤال وجود متشخص قرار داده اند. لذا گفته اند که این وجود متشخص که دارای یک وجود خارجی است این وجود متشخص چه آثاری و چه ذاتیاتی دارد؟ سائل بگوید که ﴿هذا الشئ ما هو فی ذاته؟﴾ که سؤال از ما به الشئ هو هو است و شیئیت یک تعین خارجی است که این تعین خارجی اعم است از وجود خارجی و اعم از وجود مفروض است لذا در اینجا مرحوم آخوند می فرماید این تفسیر دوم عام و خاص مطلق است نسبت به تفسیر اول، تلمیذ: متشکل است آن تعین و تشخیصی که می فرماید آن وجود هم منطوقی و مخفی است، اما سائل به آن التفات ندارد؟. استاد: ببینید اصلاً به طور کلی ما از ماهیتی که سؤال می کنیم، ماهیتی که در هوا است را که سؤال نمی کنیم ماهیتی که پا در هوا و بدون هیچ انتساب بوجود که مورد سؤال نیست و به درد ما نمی خورد او یک امر عدمی است. اگر امری وجود پیدا نکند پس بنابراین سؤال از ماهیت هم سؤال بیخود و لغو خواهد بود، قطعاً وقتی که سؤال می کند از ماهیت یک شیء وجود او را در نظر دارد نه اینکه صرف خصوصیات و آثار را با قطع نظر از وجود! نه! وقتی که سؤال می کند آیا یک چنین دارویی که دارای این خصوصیات باشد هست یا نیست؟ یعنی چه دارویی برای مرض من مفید است و باید چه خصوصیتی داشته باشد؟ خصوصیات موجوده مد نظرش است یا خصوصیات معدومه؟ خصوصیات معدومه که به درد مرض من نمی خورد پس قطعاً سؤالی که سائل از او می کند از ماهیت است و وجود او مفروض عنه است. یعنی کاری به آن ندارد لذا حتی نسبت به اعیانی که وجود خارجی ندارند از آنها هم سؤال می کند چون محتمل الوجود است، متوقع الوجود است؟ چون توقع وجودش را دارد از الان می رود سؤال می کند. اسمش را توی لیست می نویسد که وقتی که این دواء آمد زودتر برای من بفرستی، درحالیکه هنوز دواء نیست. هنوز دارو نیست. چرا می رود این کار را می کند؟ به خاطر اینکه مسئله وجود و عین خارجی، لازمه سؤال از ماهیت است. وقتی که من ندانم یک شیء در خارج اصلاً وجود ندارد و این یک امر عدمی است و اصلاً هم وجود پیدا نخواهد کرد این خودش عدم مطلق است بنابراین چگونه سؤال از این قضیه ای میکنم؟ مگر اینکه فرض کنید که خود انسان بخواهد از خودش یک شیئی را بترشد در عالم تخیل،

در عالم ذهن خودش. سؤال: فرق بین التفات و عدم التفات است نه ماهیت و وجود، جواب: نه، همین، سؤال: چون به آن وجود مخفی التفات ندارد بعد ملتفت می شود. جواب: عرض بنده در اینجا اینست که سائل اصلاً کاری به وجود ندارد. حتی در شیئی که معدوم هم هست وجود متوقّعتش مورد نظر است. یعنی در آن کنه ذاتش، در آن خفاء ذاتی، آن وجود متأخر، آن مورد نظر هست ولی اصلاً به آن کاری ندارد. می گوید این الان وجود داشته باشد یا نداشته باشد، من از اول باید ببینم که این عین خارجی چه خاصیتی دارد؟ بعد آنوقت می روم سراغش. حالا این موجود هست بروم بخرم یا موجود نیست صبر کنم. به امر عدمی که هیچوقت ماهیت تعلق نمی گیرد. یعنی هیچوقت سائل نمی آید از یک امر عدمی سؤال بکند.

سؤال: این برهان خدشه پیدا می کند

جواب: نه برهان نیست. من می خواهم بگویم که در اینجا فرق نمی کند. بین این دو مطلبی را که مرحوم علامه آمدند توضیح دادند این توضیح به اصطلاح هر دو یکی است. یعنی در واقع چه سؤال بشود از ما هو، چه سؤال بشود از ما به الشیء هُوَ هُو، هر دو یکی است این منظور من است. لذا صدرالمتألهین هم که در اینجا آمده گفته که پاسخی که در جواب ما به الشیء، هُوَ هُو است عام است نسبت به پاسخی که در جواب ما هو است. آن برمیگردد فقط به ماهیه الشیء، این هم به وجود و هم به ماهیت برمیگردد. عرض بنده اینست که این هر دو یکی است چون شیئی که در اینجا هست چه بیاوری چه نیاوری در دل سائل آن شیء منطوی هست. بالاخره وقتی که سائل سؤال می کند از ما هو، معنایش اینست که ما هذا الشیء فی ذاته؟ این شیء توی قلبش است حالا در آنجا گفته ما هو، آن گفته ما به الشیء هو هو فرق نمی کند. شیء در اینجا وجود خارجی که نیست که بگوید این وجود خارجی متشخص، ما هو؟ شیء یعنی همان ما به الشیء شیئاً که حتی در مورد باری تعالی هم داریم که شیء لاکالاشیاء که از شاء یشیء می آید، شاء یشیء، مشیء یعنی مورد خواست، مورد توجه و مورد اشاره. و خواست را هم شیء می گویند. شیء به خاطر اینکه مورد توجه و مورد اشاره و مورد خواست انسان است و لذا در مورد خدای تعالی در خطبات امیرالمؤمنین داریم ﴿شیء لاکالاشیاء﴾، شیء به معنای ماهیت نیست شیء به معنای چیست؟ به معنای تشخص است، هر چیزی که قابل برای تشخص است، حالا این تشخص چه ماهیت داشته باشد مثل ممکنات چه ماهیت نداشته باشد مثل وجود باری، فرقی دیگر در اینجا نمی کند. لذا اگر شما از ما هو می خواهید خود آن حقیقت را در نظر بیاورید و ذاتیات شیء را بدون شیء در نظر بگیرید قطعاً این مسئله خلاف است چون سائل اول شیئیت را مورد نظر آورده، یعنی

شیئی که در خارج هست یا در خارج می تواند باشد بنا بر یک قضیه مفروضه شرطیه این چه خصوصیتی دارد و چه آثاری دارد؟ پس شیء همیشه هست حالا در اینجا به اسم آورده شده، به تلفظ آورده شده، و در سؤال از ما هو تلفظ ندارد. باز شیئیت در جای خودش مورد لحاظ است. سؤال: یعنی ممتنع بالغیر و محال ذاتی ماهیت ندارد؟ جواب: ندارد. یک مفهوم است ماهیت ندارد. چیزی که ممتنع است، شما برای عدم چه ماهیتی تصور می کنید؟ هیچ، چون ماهیت ندارد، عدم است، وجودی که ماهیت ندارد آن مساوی با عدم است. منظورم از ماهیت همان تشخیص است، اعم از اینکه ماهیت باری باشد یا اینکه مشخصات خارجیه باشد که الحق ماهیته انیته باشد، چه مبدعات در مراتب تشکیک در وجود خودش ماهیت است یا اینکه در مورد صورت و ماده که ترکیب از جنس و فصل باشد خودش موجب ماهیت است ولی چیزی که عدم است، چیزی که معدوم است، خیر. ببینید یک وقت شما حیوانی را در ذهن خودتان تصور می کنید که آن حیوان معدوم است ولی شما به آن حیوان در ذهن خودتان وجود دادید. حالا که وجود دادید، ماهیتش را ترسیم می کنیم. می گوئید: من یک حیوانی را در ذهنم ترسیم کردم و میخواهم این حیوان را در صورتی که امکانات داشته باشم با این تکنیک امروز با این وسایل امروز می خواهم یک گوسفندی و غنمی را در خارج با ترکیبات ژن و این مسایل جدید امروزی، یک غنم شش پای سه سر پانصد کیلویی می خواهم در اینجا بنده تولید کنم. اینهم خصوصیاتش است، نقشه این را هم می کشید می گذارید جلو به همه هم نشان می دهید. این در اینجا وجود پیدا کرده است یعنی، منتهی وجود خارجی پیدا نکرده، وجود ذهنی است آن وجود ذهنی شما باز دارای ماهیت است، گرچه در خارج نیست ولی ممکن است که در خارج تحقق پیدا بکند. وقتی که یک گوسفند سه سر شش پای پانصد کیلویی هم بیایند درست بکنند شما می گوئید: همین که من در ذهن آوردم الان در خارج است. و به عبارۀ اخرای دیگر شما این نقشه ای را که می خواهید بکشید برای ساختمان، ساختمان که هنوز وجود خارجی ندارد، چطور شما نقشه را می کشید؟ یک مهندسی که می نشیند و یک نقشه می کشد مگر غیر از این است که بر می دارد چند تا خط این طرف و چند تا خط آن طرف و در اینجا دستشویی را قرار می دهد، آن جا را حمام می گذارد در آنجا اتاق خواب می گذارد و اونجا را سالن بعد می گوید: آقا از این خوشتر می آید یا نمی آید؟ شما سؤال می کنید این ساختمانی که می خواهی برای من درست بکنی چندتا اتاق دارد؟ این ساختمان چند متر است؟ شمالی است؟ جنوبی است؟ فرض کنید خصوصیاتش چیست؟ دو طبقه است؟ یک طبقه است؟ در کدام قسمت شهر واقع است؟ مصالحی که می خواهی در این ساختمان به کار ببری چیست؟ این ساختمان

چند سال دوام دارد؟ چه جوری می‌خواهی بسازی؟ آیا با شیروانی می‌خواهی بسازی؟ یا مسطح می‌خواهی درست کنی؟ این خصوصیتی که شما درست می‌کنید همه سؤال از ماهیت است. در حالی که هنوز وجود ندارد. شما که این سؤالات را می‌کنید بر چه اساسی است؟ بر اساس یک امر موجود، منتهی آن امر موجود یک امر ذهنی است.

سؤال: یعنی نفس الامر را در واقع شیئیة معنی می‌کنید.

جواب: حالا نفس الامری که به عنوان واقع است نه، به عنوان وجود اعم از خارجی و ذهنی، آن وجود خارجی، آن وجود تشخص دارد یا ندارد؟ یک مهندسی که این ساختمان را در ذهنش ساخته و بعد این را به روی کاغذ آورده واقعاً، این فعل نفسانی، این اعمال و عمل نفسانی در خارج انجام شده یا نشده؟ البته شده بیچاره یک هفته وقت گذاشته است. صبح و شب نشسته و با آن مغزش داشته کار کرده و بعد کاغذ آورده و هی خط این ور کرده آن طرف کرده آخرش می‌گوید آقا این نقشه مطابق با چیست؟ مطابق با آن مسئله ذهنی است پس الان یک امری واقع شده منتهی آن هم در واقع نشده در ذهن انجام شده است. پس بنابراین ماهیت عبارة اخرای چیست؟ عبارة اخرای تشخص یک امر خارجی است آن امر خارجی چه در عین خارج باشد چه اینکه آن در وجود ذهنی باشد که البته آن را هنوز مرحوم آخوند در اینجا مطرح نکرده اند. در واقع یک قدری زود این سؤال مطرح شد. آنچه که مورد نظر است در امروز می‌خواستم عرض کنم فقط این است که بحث در مورد ماهیت همان طوری که در سالهای گذشته کراراً عرض شد، یک بحث بسیار دقیقی است که بنظر می‌رسد که هرچه بیشتر راجع به آن صحبت بشود آن، گرچه در عین حال الان یک قضیه ای است که شاید با یک نظریة ابتدائیه، یک مسئله روشنی باشد ولی به خاطر آن رقت و لطافت و ظرافتی که در ارتباط بین او و بین وجود است در بسیاری از اوقات انسان جای آنها را عوض میکند. به جای وجود ماهیت و به جای ماهیت اسمش را وجود می‌گذارد. آن رقتی که دارد و همان مسئله است که در مواردی ما می‌بینیم که کلمات بزرگان در موارد مختلف دارای یک نوع اضطرابی است که در مسئله ماهیت در اینجا مطرح شده است. از جمله همین قضیه، یعنی همین مسئله امروز. در همین مسئله ای که مرحوم ملاصدرا آوردند و می‌فرمایند تفسیری که در اینجا در مسئله ماهیت شده و در اینجا به خود وجود متشخص بر می‌گردد یعنی در واقع سائل دارد از آن وجود متشخص که با این دو چشمش می‌بیند سؤال می‌کند. این قضیه برگشتش به این مسئله است که این شیئی را که سائل دارد با این دو چشمش می‌بیند و از وجودش دارد می‌پرسد، از وجود آن هیچ وقت سؤال نمی‌شود، از تشخص دارد سؤال می‌کند، به وجود کاری ندارد.

وجودش را احساس می کند دست می زند الان می بیند. همین که یکی اینجا هست، حالا چه دست بزند چه با چشمش ببیند چه صدای نفس کشیدنش به او برسد، بلاخره یک احساس وجودی را در اینجا می کند. دنبال چه می گردد؟ سائل از این شیء به دنبال وجود چه می گردد؟ ... وجودش را دارد می بیند. دیگر از وجود چه می خواهد؟ در خود اصل بودن چه فرقی می کند، بین اینکه انسان در اینجا با شد این درخت چنار فرض کنید در اینجا باشد که هر دو اینها هست. در بودن، و احساس بودن، مفهوم بودن و آن درک بودن، در هر دو در اینجا وجود دارد. در همه اینها هست شجر در اینجا احساس بودن را می کند آنی را که دارد به دنبالش می گردد بعد از این بودن آن ماهیت شیء است آن ذاتیاتش است. می دانم الان در اینجا یک چیزی در جلوی من ایستاده است ولی من چشمم خوب نمی بیند این که ایستاده در جلوی من آدم است یا درخت است؟ در این که یک چیزی ایستاده حرفی ندارد، نسبت به او که مطلبی ندارد و، در بودن، در مفهوم بودن که سائل حرف ندارد. می بیند یک چیزی الان هست. حالا با دستش دست بزند می بیند که یک چیزی کنارش نشسته است. یا اینکه فرض بکنید که حرکت بکند، از حرکت و تموج هوا احساس می کند یکی نشسته است. فرض بکنید از اینها هم گذشته چشمش هم حتی خوب نمی بیند ولی به طور مبهم یک فردی را می بیند باز احساس می کند یک فرد نشسته است. در همه این احوالات سؤال نمی کند از اینکه یک فرد نشسته است، بلکه سؤال می کند این که نشسته است کیست؟ از او سؤال می کند که آیا ایشان آقای شیخ باقر طهرانی هستند یا این که یکی دیگر است؟ از او دارد به اصطلاح مطلب را می خواهد پرسد این می شود چه؟ می شود سؤال از ماهیت. پس این سؤال از وجود نیست. وجود را داریم. بله، بحث بر می گردد که این وجود چه تشخیصی دارد؟ آیا این تشخیص، تشخیص این شکل و این شمایی است؟ یا این که تشخیص شکل و شمایل آقای طهوری است؟ تشخیص می شود چه؟ می شود ماهیت. پس هیچوقت سائل بحثش اصلاً راجع به وجود نیست. بحثش راجع به تشخیص وجود است. و تشخیص در وجود هم همان ماهیت و در ذاتیات و آثار و خواص و خصوصیات آن شیء است. چه اینکه در وجود خارجی باشد یا در وجود خارجی نباشد. ان شاء الله تا فردا بینیم تتمه مسئله چیست؟ خود رفقا این حواشی را بخوانند حواشی، حواشی خوبی است. هم مال مرحوم علامه وهم مال مرحوم سبزواری بسیار حواشی روشن کننده و به اصطلاح موضح است تا اینکه فردا ببینیم.

سؤال: از جزئی سؤال از ماهیت نمی شود وقتی که سؤال می شود از ماهیت سؤال از کلی

است؟

جواب: اصلاً در ماهیت جزئیت و کلیت نمی آید

سؤال: شما می فرمائید که، اصل وجود بعضی مواقع این وجود در اینجا یا از نوع شخص سؤال می کنم، یعنی در واقع اصلاً فصلش برای من مشخص نیست تا اینکه درباره این، حالا حیوان است، انسان است، شجر است، این چیست؟ گاهی اصل وجود است و وجودش مبهم است. این اصلاً نوعش هم برای من مشخص نیست.

جواب: ببینید، سؤال از ماهیت به طور کلی هیچ ارتباطی به جزئیت و مصداق خارجی ندارد، بر می گردد به یک مسائل کلی. یعنی برگشت خود ماهیت، لذا در بحث فردا هم خود مرحوم آخوند این مسئله را ذکر می کند که اصلاً در ماهیت ما جزئی و کلی نداریم. جزئی و جزئیت که عبارت است از تشخیص باشد این از آثار وجود است این به ماهیت کاری ندارد وقتی وجود یک وجود متشخصی شد آن موقع شما به او اشاره می کنید. ولی همین وجود زید که شما بخواهید از ماهیت او سؤال کنید در جواب اینکه این چیست چه می گوئید؟ می گوئید: این حیوان ناطق است، آثار دیگرش اینکه عالم هم هست، متقی هم هست، ببینید همه کلی است. کاتب هم هست؟ شعر هم می گوید. بعد ورزش هم می کند همه سؤالها چیست؟ همه سؤالها کلی است. این کلی ها را شما کنار هم می گذارید، می شود چه؟ می شود زید. ولی آن چیزی که زید را زید کرده و قابل امتیاز با بقیه کرده اینها نیست. آن تشخیص در وجود است. یعنی وقتی که وجود متشخص شد آن موقع شما می آید چه کار می کنید؟ بین او و بین بقیه فرق می گذارید از آن وجود متشخص شما این کلیات را تا آنجا بر می دارید انتزاع می کنید. اولاً این حیوان است چون می بینید حرکت می کند انسان است می بینید نطق دارد و فکر و تعقل دارد صحبت می کند معلوم می شود علم دارد شعر می گوید معلوم می شود این قریحه ذاتی دارد و همینطور هلم جری. لذا بحث راجع به اینکه ماهیت جزئیت و کلیت بر می دارد یا خیر، بحث بعد است صحبت امروز ما این بود که چه ما سؤال بکنیم از یک امر مبهم کلی به عنوان طبیعت کلیه، چه اینکه سؤال بکنیم از امر مشخص خارجی در هر دوی اینها وجود مورد نظر سائل نیست، مفهوم وجود یک مفهوم جدائی است که جدای از ماهیت به ذهن می آید این وجود چه خصوصیتی دارد آن یک مطلب دیگر است بنابر این چه سؤال بکنیم که ﴿ماهو؟﴾ یعنی خصوصیاتش چیست؟ چه سؤال بکنیم از اینکه ﴿ما به الشیء هوَ هو؟﴾ این شیء موجود که مورد نظر ماست چه خصوصیتی دارد؟ هر دوی اینها یکی است زیرا در سؤال هیچ وقت وجود مطرح نیست خصوصیات مطرح است این حرف ما بود.